

مارکس و استنمار - ۷

سایه بلند مارکس

نه بر قرن ۱۹

که بر نظام سرمایه

ترجمه و تدوین جعفر پویا

استثماری که مارکس از آن سخن می‌گفت ناپدید شده است؟

مارکسیسم در اندیشه سده نوزدهم مانند ماهی در آب بود ... در هر جای دیگر، از نفس کشیدن باز ایستاد"
میشل فوکو، الفاظ و اشیا، (۱۹۶۶)

یکی از ساده ترین و متداول ترین روش‌های خلاص شدن از میراث مارکس عبارت از این ادعاست که او جامعه سرمایه‌داری سده نوزدهم را توصیف کرده بود. به عبارت دیگر اکنون و پس از گذشت يك سده، نگرش انتقادی او به جامعه سرمایه‌داری و بویژه مسئله استنمار کار که او توصیف کرده بود اعتبار خود را از دست داده است. براساس این نگرش، تحولات علوم و فنون، انقلاب اطلاعاتی، توسعه طبقات متوسط در پیوند با شکل‌های نوین تولید و با فعالیت‌های خدماتی، همه اینها موجب آنچنان تحولات اساسی در ساختار اجتماعی- اقتصادی سرمایه‌داری شده است که از طریق مفاهیم مارکس نمی‌توان به این تحولات اندیشید و آنها را تحلیل کرد. وانگهی، دستاوردهای يك سده اخیر جنبش سندیکایی و سیاسی طبقه کارگر، وضع اجتماعی پرولتاریا را دگرگون کرده و نه تنها نمی‌توان دیگر، آنچنان که مارکس تصور می‌کرد، بر روی این طبقه برای انقلاب حساب کرد، بلکه برخی تردید دارند که این طبقه همچنان استنمار می‌شود. کارگران جهان غرب اکنون آنچنان سطح زندگی و حقوق اجتماعی دارند که مانیفست حزب کمونیست پیش‌بینی آن را نمی‌کرد. به همین دلیل است که گاه وسیعا به سود احزاب رفرمیست و سوسیال دمکرات رای می‌دهند، احزابی که هدفشان بهبود بخشیدن به سرمایه‌داری است و نه الغای آن.

وضع واقعا چگونه است؟ آیا نظریه مارکس از این جهت کهنه شده است؟

این درست است که کتاب "سرمایه" مبتنی بر تحلیل مشخصی است که مستقیما از جامعه انگلیس گرفته شده است. این همان جامعه‌ای است که در برابر چشمان مارکس قرار داشت و او تجزیه و تحلیل جوانب روند تولید یا شکل‌های فقر کارگری را، چه در کار و چه در خارج از آن، از این جامعه گرفته بود. تحقیق مارکس که بر کوهی حیرت انگیز از اسناد تجربی قرار داشت بویژه متکی بر گزارش‌های موحش بازرسان کارگاه‌های انگلیس بود. با اینحال اشتباه بزرگی است که تصور کنیم موضوع کار مارکس توصیف ساده شکل‌های سرمایه‌داری زمان خود بود. آنچه مارکس به دنبال کشف آن است و به ما ارائه می‌دهد اتفاقا و دقیقا توضیح کارکرد سرمایه‌داری و ساختار پنهان آن است. مارکس سرمایه‌داری را در سطح تاریخ مطالعه می‌کند و آن را در چارچوب يك نظریه عام تولید ثروت بررسی می‌کند. در نتیجه او در سرمایه‌داری يك شیوه تولید مبتنی بر استنمار انسان از انسان را می‌بیند. سرمایه‌داری در واقع مبتنی بر قراردادی است که بموجب آن يك صاحب ابزارهای تولید، نیروی کار کارگر را در برابر دستمزد می‌خرد و از این نیرو به سود خود بهره می‌گیرد. مارکس به ما نشان می‌دهد که چگونه در جریان این مبادله سرمایه‌دار چیزی بیش از آنچه داده بدست می‌آورد: کارگر در زمان کار خود يك ارزش کلی تولید می‌کند - یعنی محصولاتی که بعنوان کالا به فروش می‌رسند - اما او بعنوان دستمزد تنها بخشی را دریافت می‌کند که نه متناسب با کار او، بلکه آن مقدار است که موجب بازتولید و نو شدن نیروی کار او می‌شود،

یعنی اشیایی که به مصرف آنها نیاز دارد تا بتواند خود را بطور روزمره بازتولید کند. تفاوت میان این دو، ارزش اضافی (یا اضافه ارزش) را تشکیل می‌دهد که سرچشمه سود سرمایه‌داری است و همچنین افزایش تولید عمومی ثروت و ثروت اندوزی فزاینده سرمایه‌داران منفرد را توضیح می‌دهد.

این يك كشف مسلم مارکس است که اهمیت آن کاملاً آشکار است. این کشفی بود که مارکس نه در همان ابتدا بلکه بعدها با تکیه بر دانش اقتصادی دوران خود و از جمله نظریه‌های دو اقتصاددان بزرگ انگلیسی - آدام اسمیت و دیوید ریکاردو - بدان دست یافت. البته مارکس دانش آنان را عمیقاً نقد و نوسازی کرد. مارکس نخست به تشریح ساختار اقتصادی سرمایه‌داری می‌پردازد، ساختاری که جنبه استثماری آن فوراً قابل تشخیص نیست. دلیل این قابل تشخیص نبودن را مارکس به روشنی چنین توضیح می‌دهد: پدیده دستمزد و همچنین قرارداد کار که کارگر بر اساس آن استخدام می‌شود، این تصور را بوجود می‌آورد که دستمزد به کار کارگر پرداخت شده درحالی که آنچه پرداخت شده برای نیروی کار اوست و همین امر است که استثمار سرمایه‌داری را پنهان می‌کند، استثماری که تنها با تحلیل علمی می‌توان آن را دریافت. این نکته ایست که مارکس در کتاب "مزد، بها، سود" (۱۸۶۵) بر آن تأکید می‌کند و آن را جنبه نوین سرمایه‌داری در مقیاس تاریخی می‌داند. شکل‌های دیگر جوامع پیش از سرمایه‌داری مانند برده داری یا سرواژ نیز بر استثمار کار انسانی مبتنی بودند، اما این استثمار بر قربانیان آن آشکار بود. در حالی که اینجا، بر عکس، ظاهر آن بر عدم استثمار است و مدافعان سرمایه‌داری ترجیح می‌دهند فریب این ظاهر را بخورند.

می‌بینیم نتایجی که مارکس بدان دست می‌یابد به نظریه او وسعت و بعدی فوق العاده می‌دهد: بحث بر سر يك کشور خاص یا جامعه خاص در تاریخ و جغرافیای خاص نیست. سخن از يك شیوه تولید است که شکل‌های آن تازه به تازه می‌شود ولی قوانین کارکرد آن پابرجا می‌مانند. شیوه تولیدی که در پیوند با مالکیت خصوصی صنعتی با نیروی کار انسانی مانند يك کالا رفتار می‌کند، که آن را می‌خرد و مصرف می‌کند و هدف او سودی است که با استفاده از این کالای نیروی کار انسانی می‌تواند بدست آورد. شیوه تولیدی که مبنای آن بر وجود سرمایه است و در نتیجه، بنا بر ماهیت و نه بنا بر تصادف، گرایش به بازتولید گسترده خود دارد صرفنظر از آن که پیامدهای انسانی آن چه باشد. این شیوه تولید همه فعالیت‌ها را به کالا تبدیل می‌کند و آنان را براساس پولی که می‌توان از آن کسب کرد ارزش گذاری می‌کند و بدینسان همه چیز را "در آب‌های یخ گرفته محاسبات خودخواهانه" غرق می‌کند. بر روی این پایه است که تمام تحولات تاریخی سرمایه‌داری را می‌توان درك کرد: تشدید استثمار، تلاش برای کاهش هزینه کار و دستمزد، تحولات فنی تولید، نقش علم در فعالیت‌های اقتصادی، رقابت میان سرمایه‌داران، تمرکز مالکیت خصوصی، گسترش بازار در مقیاس بین‌المللی برای یافتن مشتری برای کالاها، غارت منابع کشورهای فقیر، جنگ‌ها در مرحله نخست و پشت سر گذاشتن مرزها در مرحله بعد و غیره.

چه کسی است که امروز، بویژه پس از سقوط کشورهای بلوک شرق، نمی‌بیند که تمام این پدیده‌ها که "مانیفست حزب کمونیست" آن را توصیف کرده بیانگر وجود يك رژیم تولیدی است که نه تنها ناپدید نشده بلکه از این پس تسلط خود را به سرتاسر جهان گسترش داده است؟ در این مفهوم مارکس اتفاقاً دوران خود را توصیف نکرده - که بطورضمنی یعنی دورانی که دیگر وجود ندارد - بلکه بیش از آن روزگار ما را از پیش دیده است. بویژه او جهانی شدن تاریخ را در نتیجه تحول سرمایه‌داری پیش‌بینی کرده بود و سلطه کنونی ارزش‌های کالایی را بر زندگی اجتماعی از پیش دیده بود. البته شکل‌های مشخص استثمار نیروی کار تغییر کرده اند. زمانی بود که در سده بیستم عنوان می‌شد که سرمایه‌داری دیگر برای دوران طولانی "انسانی" شده؛ این انسانی شدن هم اگر بر اثر محرك‌های درونی نباشد لاقلاً در زیر فشار مبارزه طبقات، و مداخله دولت و احزابی است که مدافع سوسیالیسم و

کمونیسم بودند و آن را ناگزیر از اصلاح و رفرم کردند. اما در دوران اخیر ما شاهد تحولی در جهت معکوس هستیم. تمام دستاوردهایی که برضد سرمایه‌داری بدست آمده بود و این نظام توانسته بود آنها را در خود جذب کند در خطرند: تشدید نابرابری، فقرزدگی قشرهای اجتماعی که بنظر می‌رسید آسیب ناپذیر شده اند، از دست رفتن دستاوردهای اجتماعی، لطمه دیدن چارچوب زندگی. همه اینها منطبق یک شیوه تولیدی را نشان می‌دهد که مارکس آن را آشکار کرده و باید آن را سرمایه‌داری نامید ولو آنکه امید جمعی به امکان پشت سر گذاشتن آن همچنان باید ساخته شود.

راه توده ۱۳۹ ۰۹,۰۷,۲۰۰۷